

به نظر می‌رسد که یکی از رمزها و رازهای ماندگاری غزل‌های بهاری حافظ در پیامی‌ست که او در این بهاریه‌ها برای مخاطب خود دارد.

بهاری که منوچهری و فرخی و یا دیگر شاعران وصف می‌کنند، بهاری‌ست بی‌نام و بی‌هویت و غرق در گل و سبزه که جز نغمه‌ی مرغان چیز دیگری ندارد و معلوم نیست که شاعر آن بهار را کی و کجا دیده و دریافته است و اگر گاهی هم در آن‌ها از عشق سخن رفته، این عشق نه خود عشق بلکه نوعی بیماری‌ست که دیوان بسیاری از شعرای ما را سیاه و تپاه کرده است.

وجه مشترک بهاریه‌های حافظ، صرف‌نظر از وزن‌های آهنگین و موسیقایی آن‌ها پیام شاعر برای اغتنام وقت، فرصت و عمر گذرا و کوتاهی است که خداوند در اختیار بشر قرار داده است.

حافظ همه را تشویق و



ترغیب می‌کند که در همین دنیا برای خود بهشتی بسازند و زندگی را که موهبت خدادادی است، با درد و اندوه و کینه و جنگ و ظلم و ریا و مال‌اندوزی تپاه نسازند. به قول آن شاعری که می‌گوید:

این چه حرفی‌ست که در عالم بالاست بهشت هر کجا حال خوشی هست همان جاست بهشت در درون دل ما هست جهان چون دوزخ گر درون تیره نباشد، همه دنیاست بهشت

بررسی تمام بهاریه‌های حافظ از بُعد صنایع، بدایع ادبی، لطایف و ظرایف شعری و نیز از جنبه‌ی معانی و مضامین ادبی، عرفانی و اجتماعی در این نوشته مقدور نیست و تنها دو سه بیت از چند بهاریه‌ی او را نمونه‌وار و به صورت مجمل بررسی می‌کنیم. شاید یکی از بهترین بهاریه‌های حافظ غزلی باشد که با مطلع:

رمز ماندگاری بهاریه‌های حافظ

دکتر جواد وهاب‌زاده

عضو هیات علمی دانشکده‌های پزشکی اردبیل

□ ز کوی یار می‌آید نسیم باد نوروزی

از این باد آر مدد جوئی چراغ دل برافروزی
فصل بهار به سبب زیبایی‌های شورانگیزش از دیرباز توجه شاعران بویژه شاعران پارسی‌گوی را به خود جلب کرده است و تقریباً همه‌ی آن‌ها در وصف بهار و برای نمایاندن جلوه‌های زیبای آن طبع‌آزمایی کرده‌اند که خواجه‌ی شیراز نیز از قاعده مستثنی نیست. اما نکته‌ی جالب این است که بهاریه‌های هیچ شاعری به اندازه‌ی بهاریه‌های لسان‌الغیب مقبولیت عام پیدا نکرده و ماندگار و جاودانه نشده‌اند. به طوری که ما ایرانیان همه ساله به هنگام عید نوروز و در طلوعه‌ی دل‌انگیز بهار طبیعت، بارها و بارها از رسانه‌های گروهی سمعی و بصری و نوشتاری بهاریه‌های متنوع این رند شیراز را می‌شنویم یا می‌خوانیم و حتا کارت‌های تبریک و تهنیت عید نوروز را با ابیاتی از آن‌ها مزین می‌کنیم و همه بار هم از آن‌ها لذت می‌بریم و تکرار آن‌ها نه تنها ملال‌انگیز نمی‌شود، بلکه همواره نشاط می‌آورد و شور می‌آفریند و گویی این ابیات با سپری شدن زمان نه تنها کهنه نمی‌شوند، بلکه هر بار مثل خود بهار طراوت و تازگی دیگری پیدا می‌کنند.

راستی چرا؟ مگر نه این است که شاعری چون منوچهری دامغانی که به شاعر «طبیعت‌گرا» نیز شهرت یافته، تقریباً سه قرن پیش از حافظ با ذوقی سرشار و حتا با بهره‌جستن از هنر موسیقی و نقاشی به وصف تمام نکات و جزئیات زیبایی‌های بهار پرداخته و با سرودن بهاریه‌هایی در قالب قصاید و مسمط‌های بلندبالا مناظری از جمال دل‌فروز طبیعت آفریده که از هنرمندترین نقاش‌های زمان خود گوی سبقت برده است، ولی امروزه هم خود و هم بهاریه‌هایش تقریباً از یادها رفته است و یا بهاریه‌های فرخی سیستانی، هم‌عصر او که در توصیف طبیعت و باغ و بهار و گل و سبزه دست کمی از وی نداشته و طرز بیان‌ش نیز از خوش‌آهنگی و موسیقی لطیف و حلاوت سهل و ممتنع برخوردار بوده است و اکنون در روزگار مادر لابه‌لای دیوانش و در قفسه‌ی کتابخانه‌ها بایگانی شده است و کم‌تر کسی یافت می‌شود که بیتی از آن همه بهاریه‌های این شاعر سیستانی را از بر باشد، در حالی که می‌دانیم اکثر افرادی که تا حدودی از ذوق ادبی برخوردار هستند، ابیاتی از بهاریه‌های حافظ را بر لوح دل‌شان نقش زده‌اند و گاه گاهی آن‌ها را زمزمه می‌کنند.

نفس باد صبا مشک‌فشان خواهد شد

عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد

آغاز می‌شود. حافظ در این غزل به بهار جان می‌دهد. از بهاری سخن می‌گوید که نفس می‌کشد و خون گرم در رگ‌هایش می‌دود. بهاری که گل‌هایش با عشوهِ گری و طنازی به یک‌دیگر چشمک می‌زنند و جام باده‌ی ارغوانی به هم‌دیگر هدیه می‌کنند. حافظ این استاد توانایی غزل در دو بیت اول غزل از لحاظ کاربرد صنایع لفظی، معنوی، مراعات اعتدال و زیبایی‌شناسی چنان مهارتی از خود نشان می‌دهد که از این لحاظ هم شاعران دیگر را به فاصله‌ی زیاد پشت سر می‌گذارد و آن‌گاه به پیام اصلی خود که همان غنیمت‌شمردن وقت و مبارزه با تزویر و ریا است می‌پردازد. (تخمیسی از این غزل از نگارنده ضمیمه‌ی این نوشته است.)

در بهاریه‌ی دیگر با مطلع:

به دور لاله قَدح‌گیر و بی‌ریا می‌باش

به بوی گل نفسی همدم صبا باش

ما را به بی‌ریایی دعوت می‌کند و در بیت دیگری با به‌کارگیری عالی‌ترین تشبیه‌ها، ما را به گره‌گشایی از کار فروبسته‌ی دیگران فرا می‌خواند:

چو غنچه گرچه فروبستگی است کار جهان

تو هم چو باد بهاری گره‌گشا می‌باش

آن‌گاه خودش را و ما را از اطاعت و بندگی بیگانگان بر حذر می‌دارد:

مُرید طاعت بیگانگان مشو حافظ

ولی معاشر رندان آشنا می‌باش

و یا در بهاریه‌ی دیگری که از شاهکارهای اوست و با مطلع زیبایی:

صبا به تهنیت پیر می‌فروش آمد

که موسم طرب و عیش و ناز و نوش آمد

آغاز می‌شود، مخاطب خود را از فکر تفرقه که کار اهریمنی‌ست، منع

می‌کند:

ز فکر تفرقه باز آی تا شوی مجموع

به حکم آن‌که چو شد اهرمن سرورش آمد

در بهاریه‌ی دیگری هم با مطلع:

نوبهار است در آن کوش که خوش‌دل باشی

که بسی گُل بدمد باز و تو در گُل باشی

اشاره‌ی ظریف و باریک‌عرفانی نسبت به تماشای زندگی دارد:

در چمن هر ورقی دفتر حالی دگرست

حیف باشد که ز حال همه غافل باشی

که تداوی‌کننده‌ی بیت مشهور زیر از سعدی است:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقش دفتری‌ست معرفت‌کردگار

در دیگر بهاریه‌اش با مطلع:

مژده ای دل که دگر باد صبا باز آمد

دهد خوش‌خبر از طَرَفِ سبا باز آمد

باز به‌صورت دل‌نشین دیگری مضمون پیش را می‌آورد:

عارفی کو که کند فهم زبان سوسن

تا بپرسد که چرا رفت و چرا باز آمد

در بهاریه‌ی با مطلع:

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود

وین بحث با ثلاثه‌ی غساله می‌رود

هشدار می‌دهد که فریب دنیای مکاره و محتاله را نخوریم و از راه

صواب منحرف نشویم:

از ره مرو به عشوهِ دنیا که این عجز

مکاره می‌نشیند و محتاله می‌رود

در دیگر بهاریه‌اش با مطلع:

رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید

وظیفه گر برسد، مصرفش گل است و نبید

پیامی عارفانه برای پویندگان طریق عرفان و نیز همه‌ی ابنای بشر

دارد:

مکن ز غصه شکایت که در طریق طلب

به راحتی نرسید آن‌که زحمتی نکشید

در بهاریه‌ی دیگر با مطلع:

ساقیا آمدن عید مبارک بادت

وان مواعید که دادی مرواد از یادت

سپاسگزاری از رحمت و نعمت خداوندی را گوش زد می‌کند:

شکر ایزد که ز تاراج خزان رخنه نیافت

بوستان سَمَن و سرو و گل و شمشاد

در بهاریه‌ی دیگری با اشاره به پایان‌پذیری سختی‌ها و مشکلات،

زنگار غم و افسردگی را از روان‌های خسته و بیمار می‌زداید و بذر امید در

دل‌ها می‌افشاند و می‌فرماید:

آن همه ناز و تنعم که خزان می‌فرمود

عاقبت در قدم باد بهار آخر شد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

و بالاخره در بهاریه‌ی با مطلع:

ز کوی یار می‌آید نسیم باد نوروزی

از این باد ار مدد جویی چراغ دل برافروزی

ما را مشفقانه و با استفاده از خیال‌انگیزترین صفت تشبیه و

کهن‌ترین و پندآموزترین درس تاریخ بشری به احسان و سخاوت و

عشرت معنوی دعوت و از مال‌پرستی و زراندوزی باز می‌دارد:

چو گل گر خرده‌یی داری خدا را صرف عشرت کن

که قارون را غلظا داد سودای زراندوزی

همان‌طوری که در ابتدای این بحث گفته شد آوردن همه‌ی

بهاریه‌های این شاعر آسمانی در محدوده‌ی چند صفحه از صفحات

مجله ممکن نیست و با اشاره به این واقعیت که ماندگاری شعر حافظ تنها

اختصاص به بهاریه‌های او نداشته، بلکه اکثریت قریب به اتفاق غزل‌های

او چون از عشق راستین سرچشمه می‌گیرند، لذا از جاودانگی و ماندگاری

برخوردار هستند، به این نوشته پایان می‌دهم، واقعیتی که خود نیز بدان

اشاره کرده است:

کشتی شکسته و شرته

مهندس حسین جلی

مخترع و نویسنده کتاب میزان موسیقایی وزن شعر

□ درباره‌ی کشتی‌نشستگانیم و یا کشتی شکستگانیم، در شماره‌های قبلی مجله‌ی حافظ سخن بسیار رفته است. می‌دانیم که خواجه شمس‌الدین محمد شیرازی قرآن را از بر داشت و به همین مناسبت خواجه تخلص حافظ را برای خود برگزید.

به جرات می‌توان ادعا کرد که نزد ما مسلمانان هیچ خانه‌یی را نمی‌توان یافت که در آن حداقل یک جلد قرآن یافت نشود و پس از قرآن، دیوان حافظ بیش از هر کتاب دیگر مورد بحث و فحص قرار گرفته است. حتا مثنوی مولانا و دیوان شمس تبریزی هم به پای دیوان حافظ نمی‌رسد.

بسیاری از واژه‌ها و کلماتی که حافظ در اشعار خود آورده است، نشأت گرفته و ملهم از کلام‌الله مجید و آن مصحف آسمانی است و ما چون قرآن را در اختیار داریم عنوان این که: «چون نیست خواجه حافظ معذور دار ما را»، به هیچ روی زبینه و قابل توجه نیست.

در بیت حافظ، «کشتی شکستگانیم» صحیح است. یعنی «کشتی شکسته» در برابر کسی است که در کشتی نجات نشسته باشد. اما واژه‌ی باد شرطه در فرهنگ دهخدا (باد شرته) با فتحه‌ی شین و تای دو نقطه آمده است و معلوم نیست از کجا و کی به زبان فارسی راه یافته، باید بدانیم که مطلقاً این کلمه تازی نیست. شاعران فارسی به‌نام هم به‌ندرت در اشعار خود واژه‌ی شرطه را آورده‌اند.

با طبع ملولت چه کند دل که نسازد

شرطه همه وقتی نبود لایق کشتی

سعدی

هنگامی که نظر بزرگان و حافظ‌شناسان را بررسی می‌کنیم مفهوم مخالف «کشتی شکسته» آن است که عملاً و بالفعل یک کشتی سالم و بی‌عیب و نقص نیز وجود دارد که هیچ‌گونه خطری سرنشینان آن را تهدید نمی‌کند و از دریا و امواج خروشان آن دغدغه‌یی به خود راه نمی‌دهند زیرا آنان «مُتَکِنِينَ عَلٰی قُرْشٍ بِطَائِفِهَا مِنَ اسْتِبرَقِ» (آیه‌ی ۵۴ از سوره‌ی الرحمن) اند.

و اما باد شرطه در مورد زورق شکسته که آب از خلل و فرج آن به داخل زورق رخنه کرده و در حال غرق شدن است، در این‌جا دیگر معنای تحت‌اللفظی خود را دارا نیست و دارای بار استغاثه و استعانت و تقاضای دستگیری است. در شعر «کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز» حافظ، باد شرطه را منجی و مخاطب خود قرار می‌دهد و با خدای خود به راز و نیاز می‌پردازد. ■

از صدای سخن عشق ندیدم خوش‌تر

یادگاری که در این گنبد دوآر بماند

و یا:

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق

ثبت است بر جریده‌ی عالم دوام ما

تخمبیس غزل نوروزی حافظ از دکتر جواد وهاب زاده منشی

نفس باد صبا

هدهد خوش خبری مژده رسان خواهد شد

که به هر سوی چمن، سرو چمان خواهد شد

بلبلان نغمه‌سرا، ایردمان خواهد شد

نفس باد صبا مُشک فشان خواهد شد

عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد

جلوه‌یی گل به رخ دشت و دمن خواهد داد

عشوه بر بلبل شیدای زمن خواهد داد

نسرتن بوسه به نسرین به چمن خواهد داد

ارغوان جام عقیقی به سمن خواهد داد

چشم نرگس به شقایق نگران خواهد شد

نوبهار است لب جوی و زمان عشرت

ساغری جوی و لبی بوس چو داری فرصت

کام دل گیر مخوان قصه‌ی حور و جنت

گل عزیز است غنیمت شمردیش صحبت

که به باغ آمد از این راه و از آن خواهد شد

آفتاب میثی از شرق قدح بازدمید

پرتوش پرده‌ی پندار، پریشان بدرید

طالع خویش معجوی از قمر و انجم و شید

ماه شعبان منه از دست قدح کاین خورشید

از نظر تا شب عید رمضان خواهد شد

هر طرف غلغل چنگ و همه سوی نغمه‌ی عود

مثنوی شور و نوای دل عشاق ز رود

ارغنون ساز فلک زهره به شادی فرمود

مطرباً مجلس انس است غزل‌خوان و سرود

چند گویی که چنین رفت و چنان خواهد شد

دلیم از مدرسه بگرفت و ز مشق و تحریر

صحبت شیخ دهد بوی ربا و تزویر

می‌کند مساله بر وفق مرادش تفسیر

گر ز مسجد به خرابات شدم خرده مگیر

مجلس وعظ دراز است زمان خواهد شد

«مُنشیا» ساغر می‌گیر و بهل فکر خلد

بنشین با صنمی دم مزن از عاد و ثمود

میر از یاد که گفت خواجه به وقت بدرود

حافظ از بهر تو آمد سوی اقلیم وجود

قدمی نه به وداعش که روان خواهد شد